

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

سه شنبه ۲۳ فبروری ۲۰۲۱

پوهاند عبدالحی حبیبی

بست و لشکرگاه و رواق بست



درباره ریشه قدیم نام بست به تحقیق چیزی نتوان گفت. اگر چه نظایر زیادی در اسمای بلاد و اماکن داریم که نام پهلوانان داستانی و یا رجال تاریخی شهرها و اماکن را نامیده اند. مانند مواقع فراوان که بنام رستم در افغانستان واقعد یا وادی پشین که با نام کی پشین افسانوی شهنامه تشابهی میرساند و بر همین اساس احتمال می‌رود که نام شهر قدیم بست کنار هلمند هم بنام اوستایی بسته و تیری ربطی داشته باشد که پسر زریر برادرزاده گشتاسب بود (۱).

این نام در فروردین یشت بستوری یا بستور بوده که در شهنامه اشتباهاً نستور نوشته شده و نقطه با بالا رفته است که حتماً باید سهو کاتبان باشد.

بهر صورت اگر بنا بر رای برخی از نویسندگان بست از بستوی و بسته وئیری گرفته شده باشد پس ملحقه مابعد پست (وئیری) چه معنی داشته و چرا حذف شده است. بست بقول مارکوارت در ملتقای هلمند و ارغنداب در زمان قدیم یکی از مراکز تمدن این سرزمین بوده و در آغاز قرن ششم میلادی در دست هفتالیان افتاد که انوشروان خسرو اول ساسانی از ایشان بگرفت (۲).

چنین بنظر می آید که در ایام ضعف و فترت دولت ساسانی پارس در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم میلادی سرزمینهای سیستان و رنج و زابل و داور یعنی وادیهای هلمند و ارغنداب و ترنک بدست ملوک مقامی که از بقایای خاندانهای کوشانی و هفتالی و ترکان شمال هندوکش بوده

اند افتاده باشد. زیرا ما در حین فتوح عرب بعد از سنه ۳۰ ق هجری (۶۶۰ م) می بینیم که در زرنج سیستان مرزبانی بنام ایران بن رستم یا پرویز = پرویز حکمرانی دارد (۳) و بعد از آن از کرانه‌های هلمند تا کابل حکمرانی بنام رتبیل و کابلشاه و غیره با اعراب فاتح می جنگند (۴).

بلاذری آمدن افسر عربی عبدالرحمن بن سمره را از سیستان بعد از قطع وادی بخواش و قوزان بست می نویسد که این فاتح عربی بست را بزور گرفت پس از آن مردم رزان را مغلوب ساخت و به خشک آمد و هم در رنج جنگ کرد و بر مردم آن چیره شد (۵) این وقایع بعد از سنه (۳۶ هـ ۶۵۶ م) روی داده ولی از جمله سرزمینهای مذکوره در کتب فتوح خواش همین خاش و خاشرود و خشک هم کشک نخود و رخج وادی ارغنداب است. اما کلمه قوزان را تاکنون نفهمیده ام که چیست اگر کسی درین باره رائی داشته باشد لطفاً به اکادمی بنویسد.

کلمه (رزان) که در فتوح البلدان به تقدیم راء مهمله طبع شده در الکامل ابن اثیر در حوادث سال ۴۳ هـ (زران) به تقدیم زاء منقوطه است (۶) چون باین نام جائی در همین نواحی شنیده نشده گمان میتوان کرد که این کلمه زروان یا سروان باشد که بر کنار هلمند بود و اکنون سروان کلا گویند و این سروان در کتب بعد مذکور است و در نسخه اشکال العالم منسوب به جیهانی املائی آن زروان است که نزدیک فیروز قند بود با زراعت و عمارت و آبهای فراوان (۷). البیرونی هم آنرا از ناحیه بست می شمارد که به صورت غلط (زردان) طبع شده است (۸). اصطخری هم سروان را در کور بست آورده (۹) و تاریخ سیستان هم عیناً چنین ضبط میکند (ص ۳۰).

بهر صورت بست در قرن هفتم میلادی شهر مشهور و مستحکمی بوده که قرارگاه قوای مدافع رتبیل حکمران زابل و رخذ (رخج) تا سیستان در مقابل عساکر متهاجم عرب بود. بر کنار دریای هلمند و معاونین آن از حدود گزیو که بقایای آن شهر تاریخی تاکنون موجود است و وقتی محل اقامت شهر یاران غوری و منهای سراج مؤرخ بود تا سیستان بقایای بسی از شهرهای قدیم را می یابیم که از آنجمله داور، بغنی، سروان، نوزاد، تیری و غیره تاکنون موجودند و هر یکی اگر باصول علمی جدید کاوش و حفاری شود شاید آثار عمرانی گرانبهائی را از آن بیابند.

بموجب شرحی که العتبی داده پای توز در حدود ۳۶۰ هـ حکمران بست بود که سبکتگین آنرا ازو گرفت و ابو الفتح علی بن محمد بستی کاتب صاحب تجنیس و شاعر زبان عربی که منشی بایتوز بود به دربار سبکتگین پیوست (۱۰) و بعد از آن حکمرانی بست به طغیان سپرده شد ولی وی از ادای باج و خراج سرباز زد و به شمشیری دست سبکتگین را مجروح ساخت ولی شکست خورد و بست بدست سبکتگین آمد (۳۶۶ هـ) (۱۱). و بعد ازین همواره بست شهر دوم دولت غزنوی (یعنی

پایتخت شتوی) بود.

از بست اکنون بقایای خرابه های بالاحصار و رواق معروف و بقایای لشکر بازار آن به نظر می آید و هم قبوری در آن دیده میشود که الواح قدیم حدود ۵۰۰ - ۶۰۰ هـ ق دارند. بالاحصار بست بر یک تپه بلند واقع و از نظر عسکری جای مامون و محفوظی بود، بعد از تخریب بست و متروک شدن آن هم قرارگاه ساخلوهای لشکریان بوده و در کتیبه که بعد از فتنه چنگیزی نوشته شده در شرح لشکرکشی های شاهان آل کرت هرات و تیموریان و صفویان و بابرین هند ذکری از آن می آید.



منظره ای از قلعه بست که بعد از قرون متمادی، هنوز از شکوه و جلال برخوردار است

بعد از ۱۹۵۰ م کاوشهای در بست و لشکری بازار آن صورت گرفت و بقایای ابنیه آن که گویا بقول ابوالفضل بیهقی بنای لشکری بازار آن در عصر سلطان محمود و مسعود است (۱۲). اصلاً نام این جای نزد مردم محلی آن لشکری بازار است ولی در نوشته های دری به تقلید بیهقی آنرا لشکرگاه مشهور ساختند این لشکری بازار پیش از عصر غزنویان در عصر آل سامان نیز معمور و مورد توجه جغرافیانگاران آن زمان بود. بدین تفصیل: جغرافیا نگاران اقدم عربی از بست به تفصیل بحث نمیرانند. مثلاً احمد بن ابی یعقوب بن واضح معروف به الیعقوبی که کتاب البلدان خود را بسال ۲۷۸

ه نوشت. در ذکر سجستان بست را از شهرهای بزرگ آن می شمارد و گوید:

در عصر خلافت ابو جعفر المنصور (عباسی) معن بن زایده شیبانی بران تصرف کرد و مردم آن قومیت از عجم و اطراف این نواحی به بلاد سند و هند پیوسته اند (۱۳). همچنین احمد بن عمر مشهور به ابن رسته بسال ۲۹۰ هـ ذکری از بست در کور سیستان (زرنج، بست الرخد) دارد (۱۴) و قدامه بن جعفر در حدود ۲۹۰ هـ بست و رخج و کابل و زابلستان را در کور خراسان می آورد (۱۵) و ابراهیم بن محمد اصطخری در حدود ۳۴۰ هـ گوید: در نواحی سیستان بعد از زرنج شهر بزرگتریست ولی و بادار دو لباس مردم آن به عراق (ایران کنونی) ماند، اهل آن با مرو تندو دران تجارت خانه های سند و هند است، درختان خرما و انگور دارد و خیلی سرسبز است (۱۶).

ولی درباره بست عین عبارات اصطخری را نقل میکند (۱۷) اما در بین جغرافیون عربی شرح قابل توجه و مفیدیکه محمد بن احمد البشاری المقدسی بسال ۳۷۵ هـ میدهد خیلی مغتنم است و درباره بست و لشکرگاه آن مطالب تازه بی دارد که ترجمه آن اینست:

"بست قصبه مرکزی آن سرزمین است و شهرهای مربوط آن عبارت اند از جهالکان (ضبط های دیگر این کلمه جالقان، صالحان، زالقان است که اکنون به جنوب غرب قندهار در حدود ده میلی بنام زالخان یا زله خان موجود است) بان، قومه، نوزاد (در اصل بوزاد طبع شده ولی نوزاد کنونی زمینداور است) ارض داور. سرورستان (که ضبط های سدوسان و سروستان هم دارد و من تشخیص کرده نتوانستم) بکراواذ (ضبط های دیگر آن بکیرا تکزاواذ شاید تگین آباد یا زنگاواد کنونی پنجوائی و بست) پنجوی (پنجوائی کنونی غربی ۲۰ میلی قندهار)، کش (غالباً کشک نخود سی میلی غربی قندهار)، روزان، سفجاوی غالباً مصحف سنجاری = سفنجاری یا سنخری (کنار ارغنداب غربی قندهار)، طلقان (تلکان کنونی ۲۰ میلی جنوب غرب قندهار پرورشگاه مدفن شاعر و عارف ملا حسن سکزی) بست یک هزار و یکصد روستا دارد و برخی این شهر را به سیستان منسوب دارند ولی سهواست حتی ابوزید (بلخی نویسنده کتاب الاشکال متوفا ۱۹ ذیقعدة را نیز جزو سجستان قرار داده اند و برخی از مردم آنرا کوره واحدی بنام کابلستان می شمارد (۱۸))."

البشاری که بقول خودش اکثر بلاد اسلامی را دیدن کرده و بصفت بازرگان اغلب شهرها را گشته و با بزرگان و دانشمندان و پارسایان و صوفیان و قصه گوین و مذاکران و نویسنده گان حدیث هر شهری مخاطب داشت (رجوع به مقدمه کتاب وی) و در ایام جهانگردی خود تا سند رسیده در جای دیگر کتابش راجع به بست مینویسد: "قصبه بزرگیست و مردم آن اهل دین و مروت و نعمت اند که

به آئین و درایت و خوی نرم خویش مشهور اند. این قصبه پاکیزه و سرسبز بین دو نهر افتاده و میوه ها و آب و هوای سرد سیر و گرم سیر هر دو دارد شهرهای آن نفیس و قرای آن زیاد اند. خرمای خوب و انگور فراوان و گل و ریحان دارد.



نمونه زیبایی از هنر مروجه بر قسمت هایی از قلعه بست که بیشتر آن تخریب شده است

از ابو منصور دانشمند سیستان شنیدم که در دنیا شهری را باین کوچکی ولی فراخی میوه ها و نعم و سرسبز تر ندیده ام، اما وبا دارد و شهر آن خیلی افساد است که مسجد جامع در آنجاست و ربض (حصار بیرونی) نیز دارد که بازارها در آن اند. مردم آن آب هیرمید (هیرمید؟ هیرمید؟ که بلا شبهت همین هلمند است) نوشند و درای دیگری هم دارد که خردروی؟ (خردروی = ارغنداب کنونی) گویند این دو دریا بفاصله فرسخی از بست باهم آمیزند و در جای آمیزش هر دو دریا پلی از کشتی هاست و براهیکه بطرف غزنین روند بفاصله نیم فرسخ شخر کوچکیست (شبه مدینه) که آنرا (العسکر) گویند و لشکریان و سلطان بدانجا باشند(۱۹)".

طوریکه قبلاً گفته شد: البشاری سیاح و تاجر و جغرافیانگار مدقق کتاب خود را به سال ۳۷۵ هـ نوشته و این وقتتست که اوایل عصر سبکتگین شمرده میشود یعنی سال نهم شاهی او و درینوقت محمود چهارده ساله است (تولدش ۳۶۱ هـ) و ما می بینیم که در ایام طفولیت شهزاده محمود هم (العسکر) در نیم فرسخی بست آبادان و مقر لشکریان شاهی است، پس درینصورت قول ببقیه که لشکرگاه را به سلطان محمود نسبت دهد (۲۰) مورد اعتماد نخواهد بود.

شکی نیست که محمود شاهزاده فعال و دلاور جهانگیری بود و ممکن است در عصر پدرش

لشکرگاه را ترمیم و یا توسیع کرده باشد ولی چون روایت وجود و آبادی العسکر را در زمان طفولیت او البشاری تصریح کرده پس نمیتوان او را بانی اول و مؤسس لشکرگاه خواند در روایات بومی که در کتاب پته خزانه پبنتو از کتب قدیم نقل شده چنین ثابت می آید که در حدود (۲۰۰ هـ) بست مرکز علماء و دانشمندان بود و ابو محمد هاشم بن زید سروانی بستی شاعر اقدم پبنتو (متولد ۲۲۳ هـ) درین شهر میزیست (۲۱).

در نظر باید داشت که در شهرهای بزرگ اوایل عهد اسلامی مانند شهرهای کنونی یک حصه جداگانه دور از شهر برای سکونت لشکریان اهل اداره (سلطان) معین می شد و این مقر عسکری را لشکر یا لشکرگاه و بزبان عربی (العسکر) و به پبنتو لنبکری بازار گفتندی. چنانچه العسکر مصر مکرم و عسکر رمله و عسکر سامرا و عسکر نشابور (۲۲) و نیز قبل از سنه (۲۰۰ هـ) در سیستان بیرون از شهر زرنج جائی بنام (لشکر) موجود بود (۲۳) که این لشکرگاه بقول البشاری مقر سلطان در آنوقت بمعنی عمومی اهل اداره و حکومتیان و بقول تاریخ سیستان (جایگه عمال) بود.

رواق بست:

از خرابه های وسیع شهر و بالاحصار و لشکرگاه بست اکنون رواقی هم باقی مانده که یکی از نمونه های نفیس معماری قدیم شمرده میشود.

درباره بنا و تاریخ آن معلومات موثوقی در دست نیست ولی بلاذری گوید: که عبدالملک بن مروان خلیفه اموی امیه بن عبدالله را بر خراسان والی گردانید و او هم پسر خود عبدالله را به سجستان فرستاد چون بدینجا آمد با رتبیل شاه این جا جنگ کرد. ولی رتبیل از مسلمانان می ترسد چون عبدالله به بست آمد با او صلح را در بدل هزار هزار (یک میلیون) درهم پیشنهاد کرد و هدایا و غلامان فرستاد مگر عبدالله از قبول آن انکار ورزید و گفت: اگر این رواق را از طلا پر سازی هم بین ما صلحی نخواهد بود (۲۴).

عین همین داستانرا این اثر نیز بهمان عبارات بلاذری در حوادث سنه ۷۴ هـ آورده است (۲۵). از روی این روایات مؤرخان عرب دریافته می توانیم که رواق بست در اوایل دوره اسلامی و قرن اول هجری هم موجود بود و شاید از بقایای دوره قبل از اسلام باشد ولی روشن نیست که برای چه بنا شده و آیا همین بنا موجوده آن همان بنا قدیم است یا اینکه بعدها تجدید شده است. بنای این رواق تاریخی بانقوش و خصوصیات کهن خود تا بیست سال قبل هم بر حال قدیم باقی

بود که از روی آن تخمین کرده میشد که بدورهای پیش از خروج مغل تعلق دارد. ولی چون مشرف به سقوط بود ترمیمی را در آن کردند که اصل آن به قدیم بجست ولی تزئینات کهن و ممیزات دقیق دیکوریشن و نقوش و بقایای نوشته های کوفی آن زیر ترمیمات جدید از بین رفت.

تخریب بست:

بست باهمان عظمت قدیم خود تا اواخر دوره غزنویان باقی بود و بناهای سلطان محمود و سلطان مسعود و رجال آن دوره در اطراف و نواحی آن مانند دشت لکان و میوند هم دیده می شد، و شهر دوم سلطنت غزنویان بشمار می رفت. از فجایعی که در اواسط قرن پنجم هجری در اثر بر خورد دو خاندان غزنوی و غوری در مملکت روی داد غزنه آن پایتخت زیبا سلطان محمود و مسعود و هم شهر بست ویران و سوخته شد و غالباً بعد از آن بهمان رونق و شکوه نخستین خود نرسید. درینجا که ما تصویر این صحنه های غم اور را به مؤرخ همان عصر منهاج سراج جوزجانی می سپاریم وی گوید: "... بهرام شاه کرت سیوم حشم غزنین و خلق شهر و پیاده بسیار جمع کرد و سیوم کرت مصاف شد طاقت مقاومت نیاورد و شکسته شد علاء الدین بقهر شهر غزنین را بگرفت و هفت شبانه روز غزنین را آتش زد و بسوخت و مکابره فرمود.



نمونه ای از خرابه های کاخ تاریخی غزنویان در لشکرگاه و بست

راوی چنین میگوید: که درین هفت شبانه روز از کثرت سواد دود چنان هوا مظلم گردید که شب را مانستی و شب از شعله های آتش که در شهر غزنین میسوخت هوا چنان می نمود که بروز مانستی

... چون هفت روز گذشت شب هشتم شد شهر تمام خراب گشت و سوخته شد ... از غزنین رخت بر بست و بلاد داور بست کوچ کرد و چون شهر بست رسید قصور و عمارت محمودی را که در افاق مثل آن نبود تمام خراب کرد و کل ولایت که به محمودیان مضاف بود جمله را خراب کرد و ویران گردانید و بغور باز آمد ... (۲۶)".

دو دروازه شهر بست:

در بین پینتو زبانان وادیهای هلمند و ارغنداب داستان عشقی از زمان قدیم بطور عنعنوی روایت میشود که قسمتهای منثور و منظوم شیرینی دارد و ناره های آن به صورت خوش از طرف داستان گویان مقامی سروده میشود.

در زمانیکه تشخیص آن میسر نیست در شهر بست حکمرانی بنام اسلم خان از قبیلهٔ برپخ قندهار حکم میراند که شهزادهٔ جوانش بنام پتی خان (فتح خان؟) به دلاوری و شمشیر زنی نامی داشت و پهلوان این داستان هم اوست که با معشوقهٔ دلربای خود (رابیا) و شصت نفر جوانان دلیر برپخ به فتح هند رفته بود.

یک آهنگ این داستان چنین است:

که دوی دوی دوی دوی د کلا دروازی دوی دوی

پر یوه یی پتی وزی پر دا بله یی د مور سوی ناری دوی (۲۷)

یعنی: "قلعه بست دو دروازه دارد. از یکی پتی خان بیرون میرود (بسیار هند میرود) بر دروازه دیگر آن فریاد های سزان مادرش بلند است".

دائرة المعارف اسلامی تخریب بست را در حدود ۵۵۰ هـ بر دست سلطان علاء الدین جهانسوز غوری می نویسد ولی سال تخریب و فتح غزنی بر دست جهانسوز ۵۴۵ هـ است و درینصورت باید قصور و عمارات بست که در افاق مثل آن نبود هم درین سال ۵۴۶ هـ ویران شده باشد. ولی این تخریب شاید بتمام شهر متوجه نبود. زیرا منهاج سراج گوید که قصور و عمارات محمودی را ویران کرد.

یاقوت حموی در حدود ۶۲۶ هـ از آبادانی بست حرف میزند ولی گوید که ویرانی در آن اشکار است (۲۸) و نویسندهٔ این سطور سکه شاهرخ بن تیمور (۸۰۷ - ۸۵۰ هـ) را دیده ام که در بست ضرب شده بود و این هم ثابت می آید که بست شهر مسکون و معتبر و دارالضرب بود و بکلی از بین نرفته بود و حتی در سنه ۱۱۵۰ هنگامیکه در مقابل نادر افشار مقاومت کرد از طرف او تخریب گردید (۲۹) و شاید این تخریب آخرین این شهر باستانی باشد که باد از آن مرکز قوای

حکومتی در عصر سدوزائیان گریش (گرشک؟) انتقال کرده و تا حدود (۱۳۳۰ هـ) که وادی هلمند و لشکرگاه بواسطه بند هلمند و احیای مجدد نهر زندگی یافت همدر آنجا تمرکز داشت (۳۰).

مأخذ :

- یشتها، ۸۷ / ۲.
- ایران شهر، ۳۶ طبری، ۸۹۴ / ۱.
- بلاذری در فتوح البلدان ۴۸۵، تاریخ سیستان ۸۲.
- دیده شود تاریخ الیعقوبی و طبری و بلاذری و ابن رسته و غیره.
- فتوح البلدان، ۴۸۸.
- الکامل، ۴۳۶ / ۳.
- اشکال العالم خطی، ۶۶.
- قانون مسعودی، ۵۶۱ / ۲.
- مسالک الممالک، ۲۳۸ – ۲۴۸.
- تاریخی یمینی، ۱۸. این نام در تاریخ یمینی و بیهقی بایتوز و در گردیزی بایتور است در کتب دیگر هم هر دو املا آمده در الکامل ابن اثیر ۸ / ۶۸۵ در متین بابی تور و در پاورقی بای تور بابی ثور است.
- الکامل، ۶۸۵ / ۸.
- لشکرگاه، طبع کابل، ۱۳۳۲ ش.
- کتاب البلدان، دخویه، ص ۲۸۰ لیدن، ۱۸۹۲ م.
- الاعلاق النفیسه، ص ۱۰۵، طبع لیدن، ۱۸۹۱ م.
- کتاب الخراج، ۲۴۳، طبع لیدن، ۱۸۹۱ م.
- مسالک و الممالک، ۲۴۵، طبع لیدن ۱۹۲۷.
- صورة الارض، ۴۱۹ / ۲، طبع لیدن، ۱۹۳۸ م.
- احسن التقاسیم، ۲۹۷، طبع دوم لیدن، ۱۹۰۶ م.
- احسن التقاسیم، ۳۰۴.
- وبه بست، دشت لکان، لشکرگاه امیر پدرش چندان زیادتها فرمود (ص ۱۸۱ تاریخ بیهقی) اولی این نسبت بسیار ضعیف است و از آن بوضوح روشن نمی آید که سلطان محمود بنای این لشکرگاه را

نهاده باشد.

پته خزانه، ۵۷، طبع کابل.

معجم البلدان، یاقوت، ۶ / ۱۷۷، بعد دیده شود.

تاریخ سیستان، ۱۵۹.

فتوح البلدان، ۴۹۱.

الکامل، ۴ / ۳۶۹.

طبقات ناصری، ۱ / ۳۵۴، طبع دوم حبیبی در کابل، ۱۳۴۵ ش.

پینتانه شعراء، ۱ / ۹۷، طبع حبیبی در کابل ۱۳۲۰ ش.

معجم البلدان ۲ / ۱۷۱.

دائرة المعارف اسلامی، ۱ / ۸۰۵.

پنجاه مقاله، ۱۳۶۲ ش کابل، ص ۲۷۴ - ۲۸۷.

پایان